

:20.1001.1.22286713.1401.14.52.6.4

سیاست دینی و مذهبی حکومتگران افغانی در هند: لودیان (۸۵۵-۹۳۲ق)،

سوریان (۹۴۷-۹۶۳ق)

محسن معصومی^۱
ابوذر فدوی^۲

چکیده: سلسله‌های افغان تبار لودیان (۸۵۵-۹۳۲ق) و سوریان (۹۴۷-۹۶۳ق) در سده‌های نهم و دهم قمری بر دهلی و بخش‌هایی از شبه‌قاره هند فرمان راندند. هند در دوره حکومت این سلسله‌ها همچون دیگر دوره‌ها به لحاظ دینی و مذهبی بسیار متنوع و متکثر بود و اداره آن برای سلاطین افغانی چندان آسان نبود. علاوه بر آن، مسلمانان هند نیز متعلق به گروه‌ها و فرقه‌های مختلف مذهبی بودند و این گروه‌ها گاه اقتدار حاکمان لودی و سوری را به چالش می‌کشیدند. این حکومتگران باید با هندوان نیز که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند، به گونه‌ای رفتار می‌کردند که زمینه نارضایی گسترده و بروز شورش آنها را فراهم نسازند. نگارندگان مقاله حاضر بر آن‌اند تا با رویکرد توصیفی-تحلیلی به بررسی سیاست دینی و مذهبی سلاطین لودی و سوری بپردازند و به این پرسش پاسخ دهند که حکومتگران افغانی نسبت به مسلمانان اهل سنت، شیعیان، صوفیان، مهدویه و هندوان چه سیاستی در پیش گرفته بودند؟ بنا بر یافته‌های این پژوهش، سیاست حکومتگران افغانی در قبال گروه‌های مختلف دینی و مذهبی، بیش از آنکه با دین و مذهب این گروه‌ها مرتبط باشد، در گرو منافع سیاسی و مصالح قومی شاهان و طبقه حاکم بود. بدین ترتیب، حامیان و طرفداران حکومت فارغ از دین و مذهب، از تساهل و تسامح شاهان بهره‌مند می‌شدند، ولی مخالفان مورد بی‌مهری و آزار و اذیت قرار می‌گرفتند.

واژه‌های کلیدی: سیاست دینی و مذهبی، افغانان هند، لودیان، سوریان

۱ دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) mmasumi@ut.ac.ir

۲ دانشجوی دوره دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران abuzarfadavi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۳۱ تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۱۲/۱۳

Religious Policy of Afghan Rulers in India:

Ludis (855-932) and Suris (947-963)

Mohsen Masomi¹

Abozar Fadavi²

Abstract: The Lodi dynasty (855-932 AH/1451-1526 AD) and Sur dynasty (947-963 AH/1540-1556) ruled Delhi and parts of the Indian subcontinent in the 9/10 centuries AH (15/16 centuries AD). India, like other eras, was very religiously diverse during the reigns of these dynasties, and it was not easy for the Afghan sultans to govern it. Moreover, the Muslims of India belonged to various religious groups and sects, and these groups sometimes challenged the authority of the Lodi and Sur rulers. These rulers also had to treat with the Hindus, who constituted the majority of the Hindus, in a way that would not cause them widespread dissatisfaction and revolt. The present paper intends to examine the religious policy of the Lodi and Sur sultans in a descriptive and analytical manner and to answer the question of what policy the Afghan rulers adopted towards the Sunni Muslims, Shiites, Sufis, Mahdavia and Hindus. According to the findings of this study, the policy of the Afghan rulers towards different religious groups was more dependent on the political interests and ethnic interests of the kings and the ruling class than on the religion of these groups. In this way, the supporters of the government benefited from the tolerance of the kings regardless of their religion, however the opponents were persecuted.

1 Associate Professor, University of Tehran, mmasumi@ut.ac.ir

2 Student in History and sivilization. University of Tehran, abuzarfadavi@gmail.com

Recive Date: 2021/09/22 Accept Date: : 2022/03/4

مقدمه

خاستگاه افغان‌ها نواحی کوهستانی «روه»^۱ بود. سرزمین روه از «سوات»^۲ در ایالت خیبر پختونخواه^۳ تا قصبه سیبی^۴ در ایالت بلوچستان پاکستان و از حسن ابدال در ایالت پنجاب پاکستان تا کابل و قندهار در کشور افغانستان فعلی امتداد یافته بود. مجاورت منطقه روه با شبه‌قاره هند، زمینه را برای برقراری ارتباط تجاری و رفت‌وآمد میان ساکنان این دو سرزمین فراهم کرده بود. به همراه سپاهیان سلاطین غزنوی و غوری که بارها هند را مورد حمله قرار داده بودند، بسیاری از افغان‌ها نیز وارد هند شدند و در آن سرزمین سکنی گزیدند. در پی یورش ویرانگر مغولان به خراسان، سلطان‌نشین دهلی پناهگاه گروه زیادی از افغان‌های فراری شد. فرصت‌های شغلی فراوان و زمین‌های حاصلخیز در هند باعث شد مهاجرت افغان‌ها در دوره‌های بعد نیز ادامه یابد. مهاجران افغان در آغاز ورود به هند زندگی قبیله‌ای داشتند، اما با گذشت زمان به زندگی اشرافی و شهرنشینی روی آوردند. افغان‌ها با دستیابی به برخی مناصب و مقامات کلیدی در دربار سلاطین دهلی، به تدریج به نیرویی مهم و تأثیرگذار در جامعه هند تبدیل شدند. در دوره تغلقیان (۷۲۰-۸۱۵ق) افغان‌ها برای دستیابی به قدرت سیاسی و تشکیل حکومت اقداماتی انجام دادند و گاه جنبش‌هایی سیاسی به راه انداختند. برای نمونه، «شاهو افغان» در ملتان شورید، ولی چون توان مقابله با سلطان محمدبن تغلق را نداشت، تسلیم شد و به افغانستان رفت. اسماعیل مخ افغان هم که از سوی امیران صده در دیوگیر به سلطنت برگزیده شده بود، از لشکر سلطان محمد شکست خورد و به نفع حسن کانگو بنیان‌گذار سلسله بهمنیان کناره‌گیری کرد. انتخاب دولت‌خان لودی به جانشینی سلطان ناصرالدین محمودشاه توسط بزرگان دولت تغلقلی در سال ۸۱۶ق. نشان می‌دهد که در این زمان بخشی از جامعه مسلمان هند آمادگی داشتند استیلای افغان‌ها بر سلطنت دهلی را بپذیرند. افغان‌ها با تکیه بر توان خود و به کمک تجربیاتی که در امور کشوری و لشکری به دست آورده بودند، در نهایت حکومت‌هایی محلی در هند برپا کردند.

1 Roh

2 Swat

3 Khyber Pakhtunkhwa

4 Sibi

لودیان (۸۵۵-۹۳۲ق) و سوریان (۹۴۷-۹۶۳ق) دو نمونه از حکومت‌های محلی افغان در هند بودند که به سبب فرمان راندن بر بخش وسیعی از هند از اهمیت بیشتری برخوردارند. لودیان پنجمین سلسله از سلاطین دهلی بودند که در نیمه دوم سده نهم قمری به راهبری بهلول لودی (۸۵۵-۸۹۴ق) به قدرت دست یافتند. حکومت لودیان در زمان سلطنت سکندر لودی (۸۹۴-۹۲۳ق) فرزند و جانشین بهلول، به اوج اقتدار خود رسید و قلمرو وسیعی از پنجاب پاکستان فعلی تا ایالت بهار در شمال شرقی هند را به زیر سلطه خود درآورد. رفتار مستبدانه سلطان ابراهیم (۹۲۳-۹۳۲ق) آخرین سلطان لودیان، نارضایی امرای افغانی را در پی داشت. در نتیجه، این امرا از ظهیرالدین محمد بابر فرمانروای کابل بر ضد لودیان یاری خواستند. بابر در سال ۹۳۲ در نبرد «پانی‌پت»^۱ بر سپاه ابراهیم لودی پیروز شد و با تصرف دهلی به حکومت لودیان پایان داد. پانزده سال پس از سقوط لودیان، یک جاگیردار افغانی دیگر به نام شیرشاه سوری بر ضد همایون فرزند بابر و دومین پادشاه بابریان طغیان کرد. شیرشاه سوری از اختلافات داخلی بابریان و ضعف بابر استفاده کرد و توانست همایون را شکست دهد. همایون هند را به سوی ایران و دربار شاه طهماسب صفوی ترک کرد و قلمرو وی را سوریان متصرف شدند. شیرشاه سوری (۹۴۷-۹۵۲ق) با پیروی از سلطان علاءالدین خلجی اصلاحاتی را در امور اداری کشور اعمال کرد. سلطنت سوریان در نتیجه بی‌کفایتی اسلامشاه سوری (۹۵۲-۹۶۰ق) جانشین شیرشاه رو به ضعف نهاد و در دوره محمد عادلشاه (۹۶۱-۹۶۳ق) از هم فروپاشید و در نهایت، همایون توانست با کمک شاه طهماسب صفوی سلطنت خویش را پس گیرد و به سلطه سوریان پایان دهد.

افغان‌ها بر سرزمینی حکومت می‌کردند که پیروان ادیان و مذاهب مختلف در آن حضور داشتند. این فرمانروایان در جامعه مسلمانان هند با فرقه‌ها و مشرب‌های گوناگونی روبه‌رو بودند که در میان آنها پیروان مذهب حنفی اکثریت داشتند. حنفی مذهب رسمی بود و حکومت پیوسته در تبلیغ و ترویج آن می‌کوشید. صوفیان نیز که در میان مردم از نفوذ گسترده‌ای برخوردار بودند، خود را حاکمان معنوی هند می‌دانستند. اعتبار و مقبولیت سلسله‌های صوفیه در میان توده‌های مردم به

اندازه‌ای بود که اهالی هند برای حل مشکلات خود به مشایخ تصوف مراجعه می‌کردند و از آنها دعای خیر می‌خواستند. جنگ‌های طولانی میان خاندان لودی و سلاطین شرقی جونپور زمینه‌های شکل‌گیری جنبش مهدویه را به رهبری سید محمد جونپوری فراهم ساخت. فعالیت‌های مهدویه بعد از مرگ سید محمد نیز توسط پیروانش ادامه پیدا کرد. شیعیان از دیگر گروه‌های مذهبی پرنفوذ بودند که بعد از سرکوب به دست فیروزشاه تغلقی، به تقیه روی آوردند یا به سرزمین‌های دیگر از جمله دکن مهاجرت کردند.

درباره سیاست دینی و مذهبی سلاطین افغانی تاکنون پژوهش مستقلی به زبان فارسی انجام نشده است. برخی از محققان در ذیل بررسی سیاست‌های دینی سلاطین دهلی، درباره سلسله لودیان هم مطالبی آورده‌اند. پایان‌نامه «سیاست‌های سلاطین دهلی در قبال پیروان ادیان و مذاهب»^۱ به قلم سعید شیرازی، براساس یک دوره تاریخی (دوره سلاطین دهلی) به بحث درباره سیاست‌های دینی حکومت لودی پرداخته و از سلسله سوریان سخنی به میان نیاورده است. مقاله «مناسبات سلاطین دهلی با مشایخ چشتیه و سهروردیه»^۲ نوشته محسن معصومی و سعید شیرازی نیز فقط مناسبات سلاطین لودی را با صوفیان بیان کرده و به فرق و ادیان دیگر نپرداخته است. همچنین مقاله «سیاست دینی حکومت‌های اسلامی در شبه‌قاره هند (از آغاز تا تأسیس حکومت بابریان)»^۳ از فتح الله مجتبابی و بدرالسادات علیزاده مقدم که سیاست‌های سلاطین مسلمان را در مدت‌زمان طولانی بیان کرده، بسیار کلی و مختصر به بررسی موضوع پرداخته است. نگارندگان مقاله حاضر برآنند تا با رویکرد توصیفی-تحلیلی سیاست دینی و مذهبی سلاطین افغانی را از منظری متفاوت و با توجه به مشترکات قومی و فرهنگی آنها بررسی کنند. در این مقاله به این پرسش پاسخ داده شده است که سلاطین لودی و سوری چه سیاستی را در برابر

۱ سعید شیرازی (دی ۱۳۹۰)، سیاست‌های سلاطین دهلی در قبال پیروان ادیان و مذاهب، پایان‌نامه کارشناسی/ارشد، استاد راهنما محسن معصومی، تهران: دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران.

۲ محسن معصومی، سعید شیرازی (بهار و تابستان ۱۳۹۲)، مناسبات سلاطین دهلی با مشایخ چشتیه و سهروردیه، پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی، س ۴۶، ش ۱.

۳ فتح الله مجتبابی، بدرالسادات علیزاده مقدم (بهار ۱۳۷۸)، سیاست دینی حکومت‌های اسلامی در شبه‌قاره هند (از آغاز تا تأسیس حکومت بابریان)، مجله علوم انسانی دانشگاه الزهراء، ش ۷۱.

مسلمانان اهل سنت، شیعیان، صوفیان، مهدویه و هندوان در پیش گرفته بودند؟

۱. افغان‌ها و اهل سنت

مذهب حنفی در زمان سلطان علاء‌الدین خلجی (۶۹۵-۷۱۵ق) به عنوان مذهب رسمی سلطان‌نشین دهلی برگزیده شد (هروی، ۱۹۲۷-۱۹۳۱: ۱۵۴/۱). پس از حمله تیمور به هند در سال ۸۰۱ق. و فروپاشی سلطنت دهلی، در سرتاسر شبه‌قاره دولت‌هایی سر برآوردند که بیشتر آنها در امر حکومت پیرو فقه حنفی بودند (عزیز احمد، ۱۳۶۶: ۶-۷). استیلای افغان‌ها بر شهر دهلی در سال ۸۵۵ق. مخالفت و دشمنی حکومت‌های مذکور را برانگیخت؛ زیرا تسلط بر دهلی که مهم‌ترین شهر هند و پایتخت سلطنت اسلامی دهلی بود، به معنای حکومت بر تمامی شبه‌قاره تلقی می‌شد (سروانی، [بی‌تا]: ۲-۳). نیرومندترین این خاندان‌ها سلسله سلاطین سنی مذهب شرقیان جونپور بود که حدود ۲۶ سال با لودیان جنگید و سرانجام به دست بهلول لودی از میان رفت (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۸۷: ۵۸۷/۱؛ فهمی، ۱۹۵۷: ۳۶۷). سلاطین افغان خود را حافظ و نگهبان مذهب سنت و فقه حنفی در سرزمین هند می‌دانستند و با توجه به منافی که داشتند، برای تقویت و گسترش آن می‌کوشیدند. در این دوره برخی از دانشمندان به تألیف آثاری در زمینه فقه حنفی روی آوردند. یکی از معروف‌ترین آثار فقهی، شرحی بود که مولانا الله داد جونپوری بر کتاب *الهدایه* برهان‌الدین مرغینانی نگاشت (رحمان علی، ۱۳۹۱: ۴۳). مولانا الله داد بعد از نگارش این اثر در میان اهل هند به «شیخ هدایه جونپوری» معروف شد (بداونی، ۱۳۸۰: ۲۲۴/۱). علمای دینی به‌خصوص ملاهای حنفی‌مذهب در دربار سلاطین لودی و سوری حضور پررنگی داشتند و سلطان در امور دینی و قضایی با آنها مشورت می‌کرد. سلطان سکندر لودی جمعی از این ملاها را در دربار خود به خدمت گرفته بود و در برخی مسائل از آنها فتوا می‌طلبید (هروی، ۱۹۲۷-۱۹۳۱: ۳۲۳/۱). سکندر احتمالاً تحت تأثیر القائات بعضی از همین عالمان دینی، برخی از آداب و رسوم رایج در میان مسلمانان هند را ممنوع ساخت. یکی از این سنت‌ها، مراسم بردن علم و نیزه بر سر مزار سالار مسعود غازی بود که هر ساله در منطقه بهرائج برگزار می‌شد (لعلی بدخشی، ۱۳۷۶: ۱۱۸-۱۱۹). اگرچه رفتن زنان به زیارت قبور از نظر علمای

دینی عملی ناپسند بود، اما گویا این مسئله از سوی برخی افراد نادیده گرفته می‌شد؛ به همین دلیل سکندر طی فرمانی به صورت رسمی زنان را از رفتن بر سر مزارات منع کرد (هندشاه استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱۲/۱). سلطان سکندر از عالمان دین برای پیشبرد سیاست اسلامی‌سازی قلمرو خود بهره می‌گرفت؛ بدین گونه که پس از فتح سرزمین‌های هندونشین، گروهی از علما و طلاب دینی را به مناطق مفتوحه می‌فرستاد تا در میان ساکنان آن نواحی به تبلیغ و ترویج اسلام بپردازند (هروی، ۱۹۲۷-۱۹۳۱: ۳۲۹/۱). علمای درباری به جای اینکه بر روی حکومت نفوذ اخلاقی اعمال کنند، بیشتر به مثابه ابزاری در اختیار آن قرار می‌گرفتند (عزیز احمد، ۱۳۶۶: ۱۱). استفاده ابزاری از رجال دینی گاه تا آنجا پیش می‌رفت که سلطان درباره موضوع خاصی از آنها فتوا می‌طلبد و این عالمان مطابق میل سلطان فتوا می‌دادند. شیرشاه سوری در زمان لشکرکشی به قلعه‌ای سین^۱ از علمای دینی فتوایی درخواست کرد که براساس آن نقض عهد و شکستن سوگند به قرآن در برابر راجه‌ای سین مجاز باشد. از میان علمای حاضر سید رفیع‌الدین، شیخ خلیل و میان مجدالدین سرهندی مطابق درخواست او فتوا دادند (یادگار، ۱۳۹۰: ۲۱۴-۲۱۵). شیرشاه با استفاده از همین فتوا ابتدا با اهالی رای‌سین صلح کرد، اما پس از ورود به درون قلعه پیمان خود را شکست و به قتل عام اهالی فرمان داد (عبدالله، ۱۹۵۴: ۱۵۲-۱۵۵).

مذهب حنفی مذهب رسمی حکومت بود، اما پیروان دیگر مذاهب اهل سنت نیز آزادی عمل داشتند و علمای آنها از حمایت دربار برخوردار بودند. «میر سید رفیع‌الدین صفوی» یکی از دانشمندان مشهور علم حدیث، با وجود پیروی از مذهب شافعی نزد سلاطین حنفی مذهب افغان تقرب بسیار یافت. سکندر لودی او را با عنوان حضرت مقدسه خطاب می‌کرد و شیرشاه سوری نیز در برخی مسائل از این دانشمند شافعی مذهب فتوی می‌طلبد (بداونی، ۱۳۸۰: ۲۵۲/۱). در زمان سلطنت اسلامشاه سوری نیز میر سید رفیع‌الدین صفوی یکی از کسانی بود که در مجلس مناظره با شیخ علائی مدعی مهدویت شرکت کرد و در حضور علمای حنفی مذهب آگره با او به مباحثه پرداخت (همان، ۲۷۴-۲۷۶).

بیشتر سلاطین سنی مذهب دهلی از خلیفه عباسی در بغداد یا قاهره تبعیت می‌کردند

و مشروعیت حکومت خود را در پیروی از خلیفه عباسی می‌دانستند. سلطان بهلول لودی نیز تا اندازه‌ای از خلافت عباسی در مصر تبعیت می‌کرد؛ زیرا او نمی‌توانست سنت سلاطین پیشین دهلی را در پیروی از خلفای عباسی نادیده بگیرد. جانشینان او (سکندر و ابراهیم لودی) این سنت را زیر پا گذاشتند و خود را خلیفه خواندند (صدیقی، ۱۹۹۰: ۹۸-۹۹). به نظر می‌رسد واقعه فتح مصر و برکناری متوکل سوم آخرین خلیفه عباسی قاهره در آستانه جلوس ابراهیم لودی، به فرمانروایان افغانی جرئت بخشید تا بیش از پیش بر ادعای خلافت خود پای بفشارند؛ زیرا با تغییر خلافت از خاندان عرب تبار عباسی به عثمانیان ترک‌نژاد، آنان دیگر خود را ملزم به تبعیت از خلیفه عثمانی نمی‌دانستند. شیرشاه سوری در اندیشه شراکت با سلطان عثمانی در اداره حرمین بود. او قصد داشت با دولت عثمانی متحد شود و دولت شیعه‌مذهب صفوی را براندازد و در برابر این خدمت خود، اداره یکی از حرمین مکه یا مدینه را از سلطان عثمانی درخواست کند (بداونی، ۱۳۸۰: ۲۵۵/۱).

۲. افغان‌ها و صوفیان

سلاطین افغانی هند عموماً برای مشایخ صوفیه احترام بسیاری قائل بودند و آنها را جزء اولیاء الله می‌دانستند. گرچه این فرمانروایان صوفی نبودند، اما برخی از مشایخ زمان خود را پیر و مرشد خویش می‌دانستند و دعای آنها را موجب پیروزی خود می‌دانستند (غوثی شطاری، ۱۳۹۱: ۵۷۷/۱). نقل روایت‌های افسانه‌آمیزی چون خریدن سلطنت دهلی توسط بهلول لودی از سیدی درویش (عبدالله، ۱۹۵۴: ۳-۴) و مخاطب شدن شیرشاه سوری با عنوان پادشاه هند پیش از رسیدن به سلطنت از سوی یک صوفی صاحب کرامت (علی بدخشی، ۱۳۷۶: ۱۱۸۴) در منابع مربوط به این دوره، نشان می‌دهد که مشایخ صوفیه در میان افغان‌ها از اعتبار و مقبولیت فراوانی برخوردار بودند. نفوذ گسترده مشایخ صوفیه در بین توده‌های مردم، حکومتگران افغانی را برمی‌انگیخت تا برای کسب مشروعیت، در مواقع مختلفی چون رقابت و کشمکش بر سر سلطنت، پیشبرد امور حکومتی و جنگ و لشکرکشی، به صوفیان مراجعه کنند و از آنها یاری بخواهند.

سلاطین لودی و سوری مانند بسیاری از سلسله‌های دیگر با معضل انتخاب ولیعهد

و جانشینی مواجه بودند. مسائلی چون نادیده گرفتن حق جانشینی فرزند ارشد، انتخاب دو جانشین برای سلطان و رفتار مستبدانه برخی از شاهان افغانی باعث بروز اختلاف و کشمکش در میان افغان‌ها می‌شد. در چنین شرایطی هر یک از مدعیان سلطنت می‌کوشید تا با جلب حمایت علما و مشایخ صوفیه، به دعوی خود مشروعیت بیشتری ببخشد. گفته شده است که بعد از مرگ بهلول لودی، بر سر جانشینی او میان افغان‌ها اختلاف شدیدی بروز کرد؛ چنان‌که گروهی از سلطنت شاهزاده نظام (سکندر لودی) طرفداری کردند و گروهی دیگر باربک‌شاه فرزند بزرگ بهلول را وارث حقیقی تاج و تخت دهلی دانستند و دسته سوم درصدد بر تخت نشاندن اعظم همایون نوه بهلول برآمدند. در نهایت گروه اول به رهبری خان‌خانان فرملی بر دیگران غالب شدند و شاهزاده نظام را برای جلوس بر تخت به قصبه جلالی فرا خواندند (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱/۵۹۰-۵۹۱). نظام‌خان از پشتیبانی برخی امرای قدرتمند پدرش برخوردار بود، اما او باید تأیید و دعای یکی از پیشوایان دینی را نیز کسب می‌کرد؛ زیرا دعای علما و مشایخ طریقت در حق یک حاکم به معنای تأیید صلاحیت او و حمایت آن شیخ از سلطنت وی تلقی می‌شد. شاهزاده نظام پیش از ترک دهلی به ملاقات شیخ سماء‌الدین از صوفیان معروف سهروردیه رفت و کوشید حمایت وی را به دست آورد؛ زیرا شاهزاده از آن هراس داشت که این صوفی صاحب‌نفوذ در مسئله جانشینی از برادران دیگرش پشتیبانی کند (بداونی، ۱۳۸۰: ۲۱۶/۱). در این ملاقات، شیخ برای او دعا کرد و از خداوند خواست که سلطنتش را همچون اسکندر گسترده و طولانی بگرداند (هروی، ۱۹۶۰: ۲۱۹/۱). شاهزاده با تبرک جستن به همین دعای شیخ، خود را سلطان سکندر نامید؛ زیرا انتخاب این لقب بیانگر حمایت معنوی شیخ سماء‌الدین از سلطنت وی بود. علاوه بر این، شاهزاده نظام با استفاده تبلیغاتی از این امر می‌توانست موقعیت خود را در برابر دیگر مدعیان تاج و تخت تقویت کند. نظیر این حادثه را در دوره سلطنت سوریان نیز می‌توان یافت. در جریان کشمکش‌هایی که پس از مرگ شیرشاه میان فرزندان عادل‌خان و اسلامشاه بر سر جانشینی رخ داد، هر دو مدعی سلطنت سعی داشتند نظر شیخ سلیم چشتی مشهورترین صوفی هند را به خود جلب کنند. ملاقات عادل‌خان و سپهسالارش خواص‌خان با شیخ سلیم چشتی و شرکت آنها در مراسم

احیای شب برات در ملازمت وی را نمی‌توان یک ملاقات معمولی دانست. احتمالاً عادل‌خان درصدد آن بود که حمایت شیخ سلیم را از سلطنت خویش به دست آورد؛ زیرا این دیدار در زمانی صورت گرفت که لشکر عادل‌خان برای جنگ با اسلامشاه به طرف آگره رهسپار شده بود (بداونی، ۱۳۸۰: ۱/۲۵۹). بنا بر روایتی دیگر، اسلامشاه هم با فرستادن یکی از معتمدانش نزد شیخ سلیم از وی تقاضا کرد برای استقرار سلطنتش دعا کند (لاهوری، [بی‌تا]: ۴۳۳/۱).

اعتقاد سلاطین افغانی به کرامات پیشوایان تصوف و نیز نفوذ صوفیان بر طبقات مختلف مردم، سلاطین افغانی و امرای آنها را ترغیب می‌کرد تا با به کارگیری اهل تصوف در امور کشوری و لشکری، از مقبولیت آنها در جامعه به نفع خود بهره گیرند. با این حال، برخی متصوفه از مصاحبت با شاهان و ورود به خدمات دولتی اجتناب می‌کردند. فرق صوفیه از دیرباز دربارهٔ ارتباط با سلاطین و درباریان نظر یکسانی نداشتند. برای مثال، بیشتر پیشوایان چشتیه از پذیرش مناصب حکومتی خودداری می‌کردند و آن را مغایر با توکل به خداوند می‌دانستند (Rizvi, 1978: 1/ 223)؛ در حالی که مشایخ سهروردیه غالباً با سلاطین روابط نزدیکی داشتند و با ورود به امور حکومتی مخالفت نمی‌ورزیدند (عزیز احمد، ۱۳۶۶: ۵۸). یکی از معروف‌ترین صوفیان سهروردیه که در دربار لودیان حضور داشت، شیخ جمالی دهلوی (متوفای ۹۴۲) مرید و خلیفهٔ شیخ سماءالدین بود (لاهوری، [بی‌تا]: ۸۴/۲). سلطان سکندر به سبب علاقهٔ فراوانی که به شعر و ادب داشت، از شیخ جمالی که شاعر توانمندی بود تقاضا کرد به خدمت او درآید. شیخ جمالی به توصیهٔ پیر و مرشدش شیخ سماءالدین نزد سلطان رفت و در زمرهٔ ملازمان وی درآمد. علت موافقت شیخ سماءالدین با رفتن مریدش به دربار این بود که او می‌پنداشت شیخ جمالی با حضور در دربار می‌تواند مشکلات فقرا و مساکین را مرتفع کند (یادگار، ۱۳۹۰: ۴۸-۴۷). ملک زین‌الدین (متوفای ۹۲۶) و برادرش ملک وزیرالدین (متوفای ۹۳۲) نیز دو تن از صوفیانی بودند که در حکومت لودیان به کار گماشته شدند. ملک زین‌الدین وکیل خان‌جهان لودی پسرعموی سلطان سکندر بود و ملک وزیرالدین نیز برادر را در انجام کارها یاری می‌داد. سلطان از پسرعمویش رنجشی در دل داشت؛ به همین دلیل به ملک زین‌الدین اختیار تام داد که مخفیانه در اموال و

املاک خان جهان تصرف کند و هر جا که صلاح می‌داند خرج کند (محدث دهلوی، ۱۳۸۳: ۴۵۳-۴۵۵). صوفی صاحب‌نفوذ دیگر که نزد سلطان تقرب بسیار داشت، حاجی عبدالوهاب بخاری (متوفای ۹۳۲) از شیوخ سهروردیه و از نوادگان سید جلال بخاری بزرگ بود (همان، ۴۲۹-۴۳۰). حاجی عبدالوهاب منصب رسمی حکومتی نداشت، ولی به دربار رفت‌وآمد می‌کرد و گاه سلطان را به رعایت امور شرعی و ترک منکرات دستور می‌داد. او یک بار سلطان سکندر را به سبب آنکه ریش خود را می‌تراشید، مورد سرزنش قرار داد که این مسئله موجب رنجش سلطان و تیرگی روابط میان آنها شد (مشتاقی، ۲۰۰۲: ۶۶-۶۷). در این میان، درویشانی هم بودند که از پذیرش مقامات و مناصب حکومتی و مجالست با سلطان پرهیز می‌کردند. شیخ زین‌العابدین دهلوی معروف به «شیخ ادهن» (متوفای ۹۳۴) یکی از مریدان شیخ سماء‌الدین بود که تقاضای سلطان ابراهیم لودی مبنی بر قبول منصب حجابت را رد کرد و از خدمت در دربار سر باز زد (رحمان علی، ۱۳۹۱: ۹۳).

سلاطین افغانی هنگام جنگ و لشکرکشی نیز از صوفیان یاری می‌خواستند. آنها بر این باور بودند که حضور پیشوایان دین، به‌خصوص صوفیان در میدان‌های جنگ موجب جلب عنایت الهی و تأییدات آسمانی و در نهایت پیروزی بر دشمنان می‌شود. علاوه بر این، مشارکت آنها در جنگ می‌توانست اثرات روحی و روانی مطلوبی بر سپاهیان داشته باشد و آنها را در نبرد مصمم کند. این دشمنان گاه رای‌ها و راجه‌های هندو بودند و گاه سلاطین مسلمانی که بر بخش‌هایی از هند حکومت داشتند. حضور صوفیان در زمان جنگ با سلاطین مسلمان برای افغان‌ها اهمیت بسیار داشت؛ زیرا مشارکت آنها در میدان‌های نبرد می‌توانست به هدف و انگیزه این جنگ‌ها مشروعیت ببخشد و از تردید و دودلی سپاهیان افغان در نبرد با هم‌کیشان مسلمانشان بکاهد. سلطان ابراهیم لودی در زمانی که برای مقابله با تهاجم ظهیرالدین بابر به سوی پانی‌پت رهسپار می‌شد، طی فرمانی از علما و مشایخ سراسر قلمرو خود تقاضا کرد به سپاه ملحق شوند. در این هنگام بسیاری از صوفیان درحالی که علم در دست داشتند، به لشکر او پیوستند (غوثی شطاری، ۱۳۹۱: ۵۱۶).

ملک وزیرالدین برادر ملک زین‌الدین یکی از صوفیانی بود که در جنگ پانی‌پت در لشکر سلطان ابراهیم حضور داشت و به دست سپاهیان بابر کشته شد (محدث

دهلوی، ۱۳۸۳: ۴۵۵). شیرشاه سوری نیز به هنگام لشکرکشی علما و مشایخ طریقت را با خود همراه می‌ساخت. شیخ خلیل یکی از نوادگان «فریدالدین گنج شکر» از جمله صوفیانی بود که در اغلب جنگ‌ها لشکر شیرشاه را همراهی می‌کرد (هروی، ۱۹۶۰: ۲۹۹/۱-۲۹۸). شیرشاه در جریان جنگ «چوسا»^۱ با استفاده از اعتبار و مقبولیت شیخ خلیل، همایون پادشاه را فریب داد و سپاه نیرومند وی را در هم شکست. او ابتدا شیخ را با درخواست صلح نزد همایون فرستاد و وی را به صلح راضی ساخت، اما دیری نگذشت که پیمان صلح را نقض کرد و در حمله‌ای ناگهانی سپاه بابرین را متلاشی ساخت (سلیم، ۱۸۹۰: ۱۴۶). شیخ خلیل در نبرد قلعه کالنجر^۲ نیز در کنار شیرشاه بود و در جریان نبرد دچار سوختگی شد (هروی، ۱۹۶۰: ۳۳۰/۱).

استمداد سلاطین افغانی از صوفیان تنها به حضور فیزیکی آنها در میدان جنگ محدود نمی‌شد؛ سلاطین گاه با توسل به قبور صوفیان، از آنان یاری می‌خواستند. در سال ۸۸۳ق زمانی که سلطان حسین شرقی با لشکری حدود ۱۴۰ هزار سواره‌نظام و ۱۴۰۰ فیل جنگی به دهلی حمله کرد، کثرت سپاهیان و تجهیزات لشکر سلطان حسین موجب ترس و نگرانی بهلول لودی شد (Halim, 1974: 38-39). در چنین وضع ناامیدکننده‌ای که احتمال سقوط دهلی و قتل‌عام افغان‌ها وجود داشت، بهلول به مقبره‌خواجه بختیار کاکای از مشایخ چشتیه پناه برد و تمام شب سر برهنه و در حالت ایستاده برای دفع مهاجمان دعا کرد (عبدالله، ۱۹۵۴: ۱۸-۱۹؛ یادگار، ۱۳۹۰: ۱۶).

۳. افغان‌ها و جنبش مهدویه

فرقه مهدویه توسط سید محمد جونپوری مرید و خلیفه شیخ دانیال چشتی پایه‌گذاری شد. محمد جونپوری در زمان سلطنت سکندر لودی از هند به حجاز رفت و در مکه آشکارا ادعای مهدویت کرد (رحمان علی، ۱۳۹۱: ۲۴۷-۲۵۰). پس از درگذشت محمد جونپوری، یکی از پیروانش به نام ملا عبدالله نیازی به ترویج

1 Chausa

2 Kalinjar

اعتقادات وی در نواحی هند شمالی پرداخت. ملاً عبدالله از افغان‌های نیازی و از مریدان شیخ سلیم چشتی فتح‌پوری بود که در زمان حضورش در مکه به سید محمد جونپوری گروید. او پس از بازگشت به هند در «بیانه» اقامت کرد و به تبلیغ اعتقادات مهدویه مشغول شد (بداونی، ۱۳۸۰: ۲۷۱/۱-۲۷۲؛ Roy, 1934: 44). یکی از مؤثرترین افرادی که به ملاً عبدالله گروید و در نشر عقاید مهدویه کوشید، درویشی به نام شیخ علائی (متوفای ۹۵۷ق) بود. بر اثر تبلیغات او افراد بسیاری مال و املاک و اهل و عیال خود را ترک کردند و به این فرقه پیوستند (هروی، ۱۹۶۰: ۳۸۰/۱-۳۷۹).

به نظر می‌رسد سلطان سکندر لودی، ابراهیم لودی و شیرشاه سوری جنبش مهدویه را برای حکومت خود خطر چندانی نمی‌دانستند و نسبت به پیروان آن سخت نمی‌گرفتند. منابع نیز دربارهٔ فعالیت مهدویه در زمان سلاطین نام‌برده اطلاعات چندانی نداده‌اند. این جنبش مذهبی در زمان اسلامشاه سوری به چالش بزرگی برای حکومت تبدیل شد؛ زیرا بر اثر فعالیت‌های تبلیغی شیخ عبدالله نیازی و شیخ علائی، بسیاری از نظامیان، نخبگان سیاسی، علما و مردم عادی به این گروه گرویدند. اسلامشاه سوری کوشید با استفاده از روش‌های مسالمت‌آمیز فعالیت‌های مهدویه را محدود کند. این روش‌ها بدین شرح بود:

۱. بی‌اعتبار ساختن ادعاهای رهبران مهدویه از طریق مناظره و بحث علمی: اسلامشاه ابتدای سلطنت خود شیخ علائی را به آگره احضار کرد تا در نشست علمی با برجسته‌ترین علمای هند، چون میر سید رفیع‌الدین محدث و ابوالفتح تھانیسری به بحث و مناظره پردازد. در نهایت، جمعی از علما به رهبری مخدوم‌الملک عبدالله سلطانپوری که صدرالصدور اسلامشاه بود، فتوای قتل شیخ علائی را صادر کردند (بداونی، ۱۳۸۰: ۲۷۴/۱-۲۷۶).

۲. تطمیع شیخ علائی و پیشنهاد منصب احتساب: اسلامشاه که نمی‌خواست دست خود را به خون شیخ بیالاید، به او پیشنهاد کرد از ادعای مهدویت خود دست بردارد و در مقابل، منصب محتسب کل قلمرو سوریان را برعهده بگیرد. شیخ علائی این پیشنهاد را رد کرد و به فعالیت‌های خود ادامه داد (عبدالله، ۱۹۵۴: ۱۸۴-۱۸۵). پس از آنکه روش‌های مسالمت‌جویانه در برابر مبلغان فرقهٔ مهدویه مؤثر واقع نشد،

اسلامشاه سیاست سرکوب پیروان این فرقه را در پیش گرفت. او شیخ علائی را از قلمرو خود اخراج کرد و دستور داد به مملکت دکن برود. شیخ علائی برخلاف فرمان سلطان در قصبه هندیه^۱ در نزدیکی سرحد دکن ماندگار شد و به تبلیغ عقاید خود پرداخت. ملا عبدالله نیز در بیانیه همچنان به فعالیت‌های تبلیغی خود ادامه داد. در این هنگام قبیله نیازی که ملا عبدالله به آن تعلق داشت، در نواحی پنجاب شورش گسترده‌ای را بر ضد حکومت به راه انداخت. این واقعه بهانه‌ای به دست اسلامشاه داد تا پیش از رفتن به جنگ نیازی‌ها، در بیانیه توقف کند و به آزار و شکنجه ملا عبدالله نیازی بپردازد. ملا عبدالله ناچار شد بیانیه را ترک کند و به افغانستان بگریزد. سرانجام او از اعتقاد به مهدویه دست کشید و از آن فرقه بیزاری جست (بداونی، ۱۳۸۰: ۲۷۸/۱-۲۷۶). اسلامشاه، شیخ علائی را هم از هندیه بازگرداند و بار دیگر تصمیم درباره او را به شورایی از علما واگذار کرد. در این شورا نیز مخدوم‌الملک ملا عبدالله سلطانیوری بر قتل شیخ اصرار ورزید. اسلامشاه برای اطمینان بیشتر علائی را به بیهار فرستاد تا نظر مشهورترین روحانی آنجا شیخ بده را درباره ادعای مهدویت وی جویا شود. شیخ بده نیز مطابق نظر مخدوم‌الملک سلطانیوری فتوا داد (عبدالله، ۱۹۵۴: ۱۸۵). علائی حاضر نشد از ادعای مهدویت خود بازگردد؛ به همین دلیل اسلامشاه دستور داد او را تازیانه بزنند که همین امر به مرگ وی انجامید (رحمان علی، ۱۳۹۱: ۱۸۸).

۴. افغان‌ها و شیعیان

شیعیان چندین سده پیش از فتح دهلی به دست مسلمانان، در نواحی سند و گجرات سکونت داشتند. پس از تشکیل حکومت اسلامی در هند نیز گروه‌هایی از شیعیان اسماعیلی به دهلی کوچیدند و در اطراف سواحل رودهای گنگ و جمونا سکنی گزیدند (منهاج سراج، ۱۳۸۹: ۴۶۱/۱). فعالیت‌های تبلیغی شیعیان در زمان سلطنت تغلقیان به اندازه‌ای افزایش یافت که موجب ترس و نگرانی فیروزشاه (۷۹۰-۷۵۲) سومین سلطان تغلقی گردید؛ تا جایی که او سیاست سرکوب شیعیان را در پیش گرفت. فیروزشاه بسیاری از شیعه‌مذهبان را کشت و کتاب‌هایشان را سوزاند

(فیروزشاه، ۱۹۵۴: ۶). احتمالاً شیعیان پس از این واقعه برای حفظ و بقای خود به تقیه روی آوردند، یا به قلمرو شاهان بهمنی دکن که گرایش‌های شیعی داشتند، مهاجرت کردند (عزیز احمد، ۱۳۶۶: ۲۷-۲۸). به نظر می‌رسد اتخاذ سیاست تقیه توسط شیعیان در زمان سلاطین افغانی نیز ادامه پیدا کرد؛ زیرا مورخانی که به تاریخ افغان‌ها در هند پرداخته‌اند، به حضور شیعیان در قلمرو لودیان و سوریان اشاره چندانی ندارند. دوران سلطنت سکندر لودی با ظهور سلسله‌های شیعه‌مذهب عادلشاهیان، نظامشاهیان و قطبشاهیان در دکن همزمان شد (Haig, 1928: 3/433-434). بنابراین می‌توان حدس زد در این دوره مهاجرت شیعیان از دهلی به دکن افزایش یافت. سلاطین افغانی دکن را سرزمینی جدا می‌دانستند و از دخالت در امور حکومت‌های شیعی‌مذهب آنجا اجتناب می‌ورزیدند. سروانی گزارش داده است که ارکان و امیران حکومت سوری از شیرشاه درخواست کردند به دکن حمله کند و شیعیان را از آن ناحیه بیرون براند، اما شیرشاه با این تقاضا مخالفت کرد؛ زیرا او می‌خواست ابتدا نواحی دهلی و مالوه را از وجود حکام راجپوت پاک‌سازی کند و سپس به ممالک دیگر بپردازد (سروانی، [بی‌تا]: ۵۰-۵۲). با این حال، شیرشاه با حکومت شیعی‌مذهب صفوی در ایران دشمنی می‌ورزید؛ زیرا شاه‌طهماسب صفوی به همایون پادشاه رقیب سرسخت وی پناه داده بود و در تدارک بازگرداندن سلطنت هند به وی بود (حسینی قمی، ۱۳۸۳: ۳۰۳-۳۰۵). علاوه بر این، راه زمینی هند به حجاز از سرزمین ایران می‌گذشت و حاجیان هندی برای سفر حج ناچار بودند از قلمرو صفویان عبور کنند. این مسئله موجب ناخشنودی شیرشاه گردیده بود؛ تا آنجا که او حکومت صفوی را بدعت‌گذار در دین اسلام و سد راه حجاج حرمین قلمداد می‌کرد (بداونی، ۱۳۸۰: ۲۵۵/۱).

۵. افغان‌ها و هندوان

هندوها صاحبان اصلی سرزمین هند بودند و اکثریت مطلق ساکنان آن را تشکیل می‌دادند. حکومتگران افغانی با دو گروه از هندوها مواجه بودند که با هر یک به گونه‌ای متفاوت برخورد می‌کردند. نخست اتباع و رعایایی که در قلمرو آنها سکونت داشتند و به حکومت جزیه و خراج می‌پرداختند؛ دوم هندوهایی که از

شاهان راجپوت فرمانبرداری می کردند و حاضر به پذیرش حاکمیت افغان‌ها نبودند. بیشتر حکام افغانی در برابر اتباع و رعایای هندوی خود با تسامح و تساهل رفتار می کردند، اما رفتار آنها در برابر هندوهایی که در خارج از مناطق تحت فرمانشان به سر می بردند، خصمانه و کینه‌توزانه بود. بیشتر جنگ‌ها و لشکرکشی‌هایی که با عنوان جهاد از سوی افغان‌ها به راه می افتاد، بر ضد هندوهایی بود که حاضر به پذیرش حاکمیت افغان‌ها نمی شدند. علت رفتار متساهلانه سلاطین افغانی با رعایای هندو آن بود که اولاً افغان‌ها پایگاه قومی و مذهبی نیرومندی در سرزمین هند نداشتند؛ وطن اصلی آنها منطقهٔ روه (افغانستان) در همسایگی شبه‌قاره هند قرار داشت و آنها در هند بیگانه تلقی می شدند. ثانیاً مالیاتی که با عنوان جزیه و خراج از هندوها گرفته می شد، یکی از مهم‌ترین منابع درآمد حکومت را تشکیل می داد. ثالثاً آنها بخش اعظم نیروی نظامی خود را از میان هندوها تأمین می کردند. بنابراین حکام افغانی برای ادارهٔ جامعه‌ای که هندوها در آن اکثریت داشتند، باید به گونه‌ای عمل می کردند که موجب نارضایی و شورش آنها نشود. سلطان بهلول لودی با هندوها با مدارا و ملایمت رفتار می کرد؛ زیرا او برای مقابله با توسعه‌طلبی‌های سلاطین شرقی جونپور، به همکاری رای‌ها و راجه‌های هندو نیازمند بود. یکی از سرداران هندوی او به نام «رای کرن»^۱ در نبرد با سلاطین شرقی نقش مؤثری ایفا کرد؛ تا آنجا که سلطان بهلول ادارهٔ پرگنه راهبردی شمس‌آباد دوآب واقع در مرز سلطنت شرقی را به وی واگذار کرد (بداونی، ۱۳۸۰: ۲۱۲/۱؛ هروی، ۱۹۶۰: ۱۵۴/۱). شیرشاه سوری نیز پادشاهی اهل مدارا بود و می‌کوشید تا جایی که ممکن است دیانت و سیاست را در هم نیامیزد. او به هندوها اجازه داد آزادانه و بدون ممانعت آداب و رسوم دینی خود را انجام دهند (Srivastava, 1950: 89). همچنین به سپاهیان خود دستور داد در زمان لشکرکشی به ولایات، به کشت و غلهٔ کشاورزان که بیشترشان از هندوها بودند، دست‌درازی نکنند و کشتزارهای آنها را پایمال نسازند (مشتاقی، ۲۰۰۲: ۱۳۱-۱۳۲). به فرمان شیرشاه در هر کاروان‌سرا خادمی از هر دو دین تعیین شدند تا به مسافران فقیر و در راه مانده -اعم از هندو و مسلمان- آب و غذای رایگان برسانند (بداونی، ۱۳۸۰: ۲۵۰/۱؛ فریدی، ۱۹۷۷:

۸۰/۲). اسلامشاه سوری نیز به پیروی از شیرشاه سیاست مدارا با هندوها را در پیش گرفت (Roy, 1934: 60). عادلشاه آخرین سلطان سوری، در مسامحه با هندوها تا آنجا پیش رفت که آنها را در قدرت و حکومت با افغانها شریک ساخت (ویلیام بیل، ۱۳۹۷: ۲۲۴).

سلاطین افغانی برای اداره قلمرو خود به بومیان هندی نیازمند بودند و بسیاری از هندوها در امور اداری و نظامی حکومت‌های لودی و سوری به کار گماشته شده بودند. به خدمت گرفتن ساکنان بومی هند در امور حکومتی، برای افغانها بدین سبب اهمیت داشت که آنها در امور دیوانی پیشینه و تجربه بیشتری داشتند. محاسبان و منشیان هندو از زمان تأسیس حکومت اسلامی در دهلی، امور دفتری و دیوانی سلاطین مسلمان را ساماندهی می‌کردند و دفاتر حساب و کتاب هم به زبان و خط هندی نوشته می‌شد. پس از روی کار آمدن سکندر لودی بود که زبان و خط محاسبات از هندی به فارسی تغییر کرد (محمد اکرام، ۲۰۱۵: ۴۵۸). با این حال، استفاده از خط و زبان هندی در امور اداری از بین نرفت. «فارسی» زبان دربار بود، اما در ولایات و نواحی دیگر زبان هندی همچنان رواج داشت؛ تا آنجا که شیرشاه سوری ناگزیر شد برای هر یک از پرگنات^۱ خود، در کنار کاتب فارسی‌نویس کاتبی هندی‌نویس هم به کار بگمارد (مشتاقی، ۲۰۰۲: ۱۲۷). ورود هندوها به خدمات دولتی در زمان سلطنت اسلامشاه و محمد عادلشاه سوری رو به افزایش نهاد. اسلامشاه با انتقال مرکز حکومت سوری از آگره پایتخت سنتی افغانها به ناحیه هندونشین گوالیار،^۲ عملاً نشان داد که دیگر به اشراف و امرای افغانی اعتمادی ندارد (بداونی، ۱۳۸۰: ۲۶۰/۱). او فردی هندو به نام «هیمو» را از مقام شحنگی بازار برآورد و در زمره مقربان و معتمدان خویش درآورد. اعتماد اسلامشاه به این امیر هندو به اندازه‌ای بود که در زمان پناهنده شدن شاهزاده کامران میرزا برادر همایون پادشاه به قلمرو سوریان، هیمو را در رأس گروهی از افغانها به استقبال وی فرستاد (همان، ۲۶۷). اختیاراتی که محمد عادلشاه (آخرین سلطان سوری) به هیمو واگذار کرد، آن قدر گسترده بود که عملاً وی را به دومین شخص قدرتمند در حکومت

۱ جمع «پرگنه» به معنای چند روستا یا بخشی از یک ناحیه.

سوری تبدیل ساخت؛ تا آنجا که مورخان از او با عنوان وزیر عادلشاه سوری یاد کرده‌اند (هروی، ۱۹۲۷-۱۹۳۱: ۱۲۳/۲). در امور لشکری نیز سرداران و سربازان هندو بخش قابل توجهی از سپاهیان لودی و سوری را تشکیل می‌دادند. گفته شده است از میان ۳۴ امیر معروف بهلول لودی سه نفر آنها به نام‌های «رای پرتاب»^۱، «رای کیلن» (گیلن)^۲ و «رای کرن»^۳ هندو بودند (همو، همان، ۲۹۸-۲۹۹؛ هندوشاه استرآبادی، ۱۳۸۷: ۵۷۷/۱). سکندر لودی نیز از کمک و یاری رای‌ها و راجه‌های هندو بی‌بهره نبود. معروف‌ترین امیر هندوی وی «رای گنیش»^۴ بود که پس از جدایی از باریک‌شاه و پیوستن به سلطان سکندر، از طرف او به جاگرداری «پتیااله»^۵ تعیین شد (هروی، ۱۹۶۰: ۱۷۳/۱). شیرشاه سوری نیز گروهی از هندوها را در سپاه خود به خدمت گرفته بود و به هنگام داغ کردن اسب‌ها از آنها سان می‌دید. بر اسب‌های آنها هم داغ زده می‌شد و مانند افغان‌ها به آنها مقرری پرداخت می‌گردید (مشتاقی، ۲۰۰۲: ۱۳۰-۱۲۹).

در میان سلاطین افغانی، سلطان سکندر لودی سیاست متفاوتی را نسبت به هندوها در پیش گرفت. او می‌کوشید با پیروی از سلاطین متعصب مسلمان، چون محمود غزنوی و فیروزشاه تغلقی در زمینه نشر اسلام شهرتی به دست آورد. سلطان سکندر به منظور پیشبرد سیاست اسلامی ساختن قلمرو خود، برخی اقدامات تهدیدی و گاه تشویقی را نسبت به هندوها اعمال کرد. به فرمان او بسیاری از معابد هندوان ویران شد. بت «نگرکوت» که نزد پیروان آیین هندو تقدس فراوان داشت، قطعه قطعه گردید و سنگ‌های آن برای وزن کردن گوشت به قصابان داده شد. این شدت عمل او موجب بیم و نگرانی هندوها شد؛ تا جایی که آنها عبادات خود را مخفیانه انجام می‌دادند و بت‌های خود را پنهان می‌کردند (یادگار، ۱۳۹۰: ۴۶-۴۷). در این دوره شهر زیارتی «متوره»^۶ که زمانی پذیرای زائران هندو از سراسر هند بود، به سبب

1 Rai Pratap
2 Rai kilen
3 Rai Karan
4 Rai Ganesh
5 Patiala
6 Mathura

تخریب مکان‌های مقدس آن رونق خود را از دست داد. اهالی متوره از ترس کارگزاران سلطان جرئت نمی‌کردند طبق آیین هندو غسل کنند و یا سر و ریش خود را بتراشند (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱/۶۱۲). اتخاذ سیاست سرکوب دینی و سیاسی هندوها توسط سکندر لودی را می‌توان در جهت زدودن ننگ انتساب او از سوی مادر به این قوم تفسیر کرد؛ زیرا مادر او «هیما»^۱ دختر یک زرگر هندی از اهالی سرهند بود (یادگار، ۱۳۹۰: ۱۷). پس از مرگ بهلول، نسب مادری سکندر دستاویز خوبی برای رقبای سیاسی وی شد تا درصدد محروم ساختن او از سلطنت برآیند. اگر حمایت قاطعانه مشاورش خان‌خانان فرملی نبود، چه بسا او هیچ‌گاه به تاج و تخت دهلی نمی‌رسید (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱/۵۹۰-۵۹۱؛ فهمی، ۱۹۵۷: ۳۷۱-۳۷۰). سلطان سکندر علاوه بر این سختگیری‌ها می‌کوشید با اعمال برخی سیاست‌های تشویقی غیرمسلمانان را به پذیرش اسلام ترغیب کند. یکی از راه‌های عفو و تخفیف مجازات برای مجرمان و زندانیان هندو پذیرش اسلام بود. گاه از طرف سلطان به فرد زندانی پیشنهاد می‌شد اگر مسلمان شود آزاد خواهد شد. برخی از زندانیان برای اینکه آزادی خود را بازیابند، مسلمان می‌شدند که در این صورت آنها را ختنه می‌کردند و احکام نماز و روزه می‌آموختند (مشتاقی، ۲۰۰۲: ۳۲-۳۴). با این حال، کسانی هم بودند که خطر مرگ را به جان می‌خریدند و حاضر به پذیرش اسلام نمی‌شدند. به نوشته خواجه نظام‌الدین احمد (هروی، ۱۹۲۷-۱۹۳۱: ۳۲۲/۱-۳۲۳)، یکی از هندوان را به جرم آن که دین اسلام را با آیین هندو برابر شمرده و به حقانیت هر دو دین اقرار کرده بود، بنا بر حکم علما به حبس انداختند. گماشتگان سلطان از او خواستند اسلام بیاورد تا از خونش درگذرند، اما مسلمان نشد و بنا بر حکم علما کشته شد.

امیرنشین‌های راجپوت مهم‌ترین رقبای سیاسی افغان‌ها در نواحی هند شمالی به حساب می‌آمدند. راجپوت‌ها (راجه‌زادگان) قبایل جنگجویی بودند که خود را به طبقه کشاتریا (اشراف هندو) منتسب می‌ساختند (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱/۲۷-۲۸). برخی از راجپوت‌ها با پرداخت باج به افغان‌ها سرزمین خود را از حملات آنها حفظ کردند، اما برخی دیگر با افغان‌ها در ستیز بودند و گاه به قلمرو آنها

دست‌اندازی می‌کردند. سلاطین افغانی نیز به ممالک راجپوت‌ها حملاتی انجام می‌دادند؛ زیرا آنها جهاد با کفار و نشر اسلام در میان هندوها را برای مشروعیت بخشیدن به سلطنت خویش امری ضروری می‌دانستند. برگزیدن عنوان غازی توسط بهلول لودی در آغاز سلطنتش نشان می‌دهد که او در اندیشه حمله به سرزمین‌های هندونشین و گسترش اسلام در آن نواحی بود (مشتاقی، ۲۰۰۲: ۷)، اما به سبب اشتغال به جنگ‌های طولانی با سلاطین شرقی جونپور، از جهاد با راجپوت‌ها باز ماند. فرزند و جانشین او سلطان سکندر لودی پس از غلبه بر مشکلات داخلی، سلسله حملاتی را بر ضد هندوها آغاز کرد. هدف اصلی وی فتح قلعه‌های «دهولپور»^۱ و گوالیار بود که پدرش بهلول در اواخر عمر به آنجا لشکرکشی کرده بود. او دهولپور را تسخیر کرد، ولی در فتح گوالیار ناکام ماند؛ زیرا «راجه مان»^۲ فرمانروای مقتدر و باتجربه گوالیار با تمام نیرو از آن محافظت می‌کرد (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱/۱-۶۰۳-۶۰۴). مهم‌ترین دستاورد سلطان ابراهیم -آخرین سلطان لودی- در نبرد با راجپوت‌ها فتح قلعه گوالیار بود که سالیان دراز در برابر حکومت بهلول و سکندر لودی ایستادگی کرده بود (هروی، ۱۹۶۰: ۱/۱-۲۴۳-۲۴۵). شیرشاه سوری زمانی به سلطنت رسید که حکام راجپوت قدرت بسیاری به دست آورده بودند و بر مسلمانان ظلم و ستم روا می‌داشتند. گفته شده است «پورن مل»^۳ فرمانروای قلعه رای‌سین هنگام حمله به «چندیری»^۴ بسیاری از مردان مسلمان را کشت، زنان آنها را به اسارت برد و دخترانشان را به رقصیدن در مجالس عیش و نوش وادار ساخت (سروانی، [بی‌تا]: ۱۴۳-۱۴۶). این حادثه خشم و نفرت مسلمانان را برانگیخت و آنها پیوسته در انتظار فرصتی بودند تا از راجپوت‌ها انتقام بگیرند. شیرشاه با بهره گرفتن از احساسات مذهبی مسلمانان، بر ضد شاهان راجپوت اعلام جهاد کرد. او ابتدا برای مجازات پورن مل به قلعه رای‌سین لشکر کشید و آنجا را به تصرف خود درآورد. سپس به جنگ «رای مالدیو»^۵ فرمانروای «جوده‌پور»^۶ رفت و

1 Dholpur

2 Raja Man

3 Puran Mal

4 Chanderi

5 rai Maldeo

6 Jodhpur

بر او هم غلبه کرد. شیرشاه پس از این پیروزی در اقدامی کم‌سابقه در تمام طول سلطنتش، معابد جوده‌پور را ویران کرد و به جای آنها مسجد ساخت (Srivastava, 88-89: 1950). لشکرکشی‌های پیاپی شیرشاه به سرزمین‌های هندونشین، سرانجام به قیمت جان وی تمام شد؛ به گونه‌ای که در جریان محاصره قلعه کالنجر بر اثر سوختگی در گذشت (هروی، ۱۹۶۰: ۳۳۰/۱-۳۳۲).

نتیجه‌گیری

سیاست حکومتگران افغانی در قبال گروه‌های مختلف دینی و مذهبی، بیش از آنکه با دین و مذهب این گروه‌ها مرتبط باشد، با منافع شاهان و مصالح قومی طبقه حاکم پیوند خورده بود. آنانی که از حکومت حمایت و اطاعت می‌کردند، از تساهل و تسامح شاهان بهره‌مند می‌شدند، ولی کسانی که حاضر به اطاعت نبودند، مورد بی‌مهری و آزار و اذیت قرار می‌گرفتند. افغان‌ها با هم‌کیشان مسلمان خود بیش از هندوها مدارا می‌کردند، اما این رفتار فروتنانه فقط تا زمانی ادامه داشت که حکومت از سوی آنها خطری احساس نمی‌کرد. در غیر این صورت، برای آنها هندوی فرمانبردار سودمندتر از مسلمان نافرمان بود. سلاطین افغانی برای کسب مشروعیت بیشتر در داخل قلمرو خود، به حمایت و پشتیبانی اقوام مسلمان غیرافغان نیازمند بودند. اعتقاد به مذهب حنفی و ارادت به سلسله‌های صوفیه مهم‌ترین وجه اشتراک افغان‌ها با دیگر اقوام مسلمان هند بود که این باورهای مشترک در اتحاد و انسجام مسلمانان در برابر اکثریت هندو نقش مهمی ایفا می‌کرد. در خارج از مرز و بوم افغان‌ها نیز حکومت‌های دیگری تأسیس شده بودند که داعیه رهبری مسلمانان به‌ویژه اهل سنت را داشتند. حکومتگران افغانی با ترویج مذهب سنی حنفی و حمایت از اهل تصوف، نه تنها پشتیبانی مسلمانان غیرافغان را به دست می‌آوردند، بلکه می‌توانستند جایگاه خویش را در برابر حکومت‌های رقیب تقویت کنند. اغلب این حکومتگران با توجه به منافع سیاسی، مالی و نظامی که از مراوده با هندوها به دست می‌آوردند، در برابر رعایای هندوی خویش با ملایمت رفتار می‌کردند. سیاست اسلامی‌سازی سکندر لودی برای مدتی آیین هندو را با افول روبه‌رو ساخت، اما ریشه‌های اعتقاد به هندویسم در قلمرو او نیرومندتر از آن بود که با این سیاست‌ها

نابود شود. برعکس، این سخت‌گیری‌ها بیش از پیش موجب نارضایی هندوها از افغان‌ها و گرایش آنها به حکام راجپوت گردید. در نتیجه، برخی نواحی از حکومت مرکزی جدا شد و به تصرف راجپوت‌ها درآمد. سیاست تساهل و تسامح بیش از حد آخرین سلطان سوری و واگذاری اختیارات وسیع مالی و ملکی به یک امیر هندو، موجب تقویت جایگاه هندوها و تضعیف افغان‌ها به عنوان حامیان اصلی سلطنت شد. در نتیجه، افغان‌ها از حکومت سوریان بیزاری جستند و از حمایت آن دست کشیدند و همین امر به فروپاشی سلطنت سوریان و شکست آنها در مقابل بابریان انجامید.

منابع و مأخذ

- بداونی، عبدالقادر (۱۳۸۰ش)، *منتخب التواریخ*، تصحیح مولوی احمدعلی صاحب، با مقدمه و اضافات توفیق ه. سبحانی، ج ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- حسینی قمی، احمدبن شرف‌الدین حسین (۱۳۸۳ ش)، *خلاصة التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رحمان علی، محمد عبدالشکور (۱۳۹۱ش)، *تذکره علمای هند (تحفة الفضلا فی تراجم الکملا)*، به کوشش یوسف بیگ باباپور، قم: مجمع ذخایر اسلامی.
- سروانی، عباس [بی‌تا]، *تواریخ شیرشاهی*، نسخه خطی موجود در کتابخانه بنیاد دانشنامه جهان اسلام (لوح فشرده).
- سلیم، غلام‌حسین (۱۸۹۰م)، *ریاض السلاطین*، تصحیح مولوی عبدالحق عابد، کلکته: ایشاتک سوسائتی بنگال.
- صدیقی، اقتدار حسین (۱۹۹۰م)، *سلطنت افغان‌ها در هند*، ترجمه حمیدالله امین، پیشاور: وفا.
- عبدالله (۱۹۵۴م)، *تاریخ داودی*، تصحیح شیخ عبدالرشید، علیگر: مسلم یونیورسیتی.
- عزیز احمد (۱۳۶۶ش)، *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ترجمه نقی لطفی و محمدجعفر یاحقی، ج ۱، تهران: کیهان.
- غوثی شطاری، محمد (۱۳۹۱ش)، *گلزار ابرار فی سیر الاخیار*، تصحیح یوسف بیگ باباپور، ج ۱، تهران: سفیر اردهال.
- فریدی، نور احمدخان (۱۹۷۷م)، *تاریخ ملتان*، ج ۲، ملتان: مکتبه قصر الادب.
- فهمی، شوکت علی (۱۹۵۷م)، *هندوستان پر اسلامی حکومت*، دهلی: دین دنیا پبلشنگ کمپنی.

- فیروزشاه، تغلق (۱۹۵۴م)، فتوحات فیروزشاهی، تصحیح شیخ عبدالرشید، علیگر: مسلم یونیورسیتی.
- لاهوری، غلام سرور [بی تا]، خزینة الاصفیا، ج ۱، ۲، هرات: کتابخانه انصاری.
- لعلی بدخشی، میرزا لعلبیگ (۱۳۷۶ش)، ثمرات القدس من شجرات الانس، مقدمه و تصحیح و تعلیقات سید کمال حاج سیدجوادی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- محدث دهلوی، عبدالحق (۱۳۸۳ش)، اخبار الاخیار فی اسرار الابرار، تصحیح و توضیح علیم اشرف خان، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- محمد اکرام (۲۰۱۵م)، آب کوثر، لاهور: اداره ثقافت اسلامی.
- مشتاقی، رزق الله (۱۴۲۲ق/۲۰۰۲ م)، واقعات مشتاقی، تصحیح اقتدار حسین صدیقی و وقارالحسن صدیقی، رام پور: رضا لائبریری.
- منهاج سراج، ابو عمرو عثمان (۱۳۸۹ش)، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، ج ۱، تهران: اساطیر.
- ویلیام بیل، توماس (۱۳۹۷ش)، مفتاح التواریخ، تصحیح و تحقیق مهرداد اکبری، قم: ابوالحسنی.
- هروی، نظام الدین احمد (۱۹۲۷-۱۹۳۱م)، طبقات اکبری، تصحیح بی. دی و ام. ای. سی، ج ۱، کلکته: ایشاتک سوسائتی بنگال.
- هروی، نعمت الله (۱۳۷۹ق/۱۹۶۰م)، تاریخ خان جهانی و مخزن افغانی، تصحیح سید محمد امام الدین، ج ۱، داکا: ایشیاتیک سوسائتی آب پاکستان.
- هندوشاه استرآبادی (فرشته)، محمد قاسم (۱۳۸۷ش)، تاریخ فرشته، تصحیح محمدرضا نصیری، ج ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- یادگار، احمد (۱۳۹۰ش)، تاریخ شاهی (تاریخ سلاطین افغانه)، تصحیح محمد هدایت حسین، تهران: اساطیر.

منابع لاتین

- Halim, Abdul (1974), *History of the lodi sultans of Delhi and Agra*, Delhi: Idarah-i Adabiyat-i Delhi.
- Rizvi, Athar Abbas (1978), *A History Of Sufism In India*, NewDelhi: Munshiram Manoharlal.
- Roy, Nirod Bhoshan (1934), *The Successors Of Sher Shah*, Dacca: Mrs. Bina Boy, S. A. Gunny.
- Srivastava, Ashirbadi Lal (1950), *sher shah and his successors*, Agra: Royal Fine Art Press.

- Haig, colonel sir wolseley et al. (1928), *Cambridge history of India*, iii, london: Cambridge at the university press.

List of sources with English handwriting

- Badaoni, Abdol Ghader, (1380), Editor Ahmad Ali Sahib, Tehran, Anjomen-e-Asar va Mafakher-e-Farhangi
- Hoseni Ghomi, Sharafuddin bin Hosein, (1383), Kholasa al- Tawarikh, Editor Ehsan Naraghi, Tehran, University of Tehran
- Rahman Ali, Mohammad Abdoshakoor, (1391), Tazker-e-Ulama-e-Hind, Editor Usof Beig Babapoor, Qom, Majma-e-Zakhayer-e-Eslami, Vol.1
- Abbas Sarwani, (No date), Tawarikh-e-Shirshahi, Manuscript in Bonyad-e-dayeratol Maare-e-Eslami
- Salim, Gholamhosein(1890), Riyaz al-Salatin, Editor Abdol Hagh Abed, Asiatic Bengal society
- Siddiqi, Eqtedar Hossein,(1990) Saltanat-e-Afghanha dar Hind, translated by Hamidollah Amin, Peshawar
- Abdollah,(1954), Tarikh-e-Davoodi, Editor Sheikh Abd al-Rahsid, Aligarah Muslim University
- Aziz Ahmad,(1366) Tarikh-e- Tafakkor-e-Elami dar Hind, Translated by Naghi Lotfi and Mohammad Jafar Yahaghi, Tehran, Keihan, Vol.1
- Ghosi Shattari, Mohammad, (1391), Golzar-e-Abrar fi Siyar al Akhyar, Editor Usof beig Babapoor, Tehran, Safir-e-Ardehal, Vol.1
- Faridi, Noor Ahmadkhan, (1977), Tarikh-e-Multan, Multan, Maktaba Ghasr al-Adab
- Fahmi, Shoukat Ali,(1957) Hendoostan par eslami hokoomat, Dehli, Din Donya publishing Company
- Firoozshah, (1954), Tarikh-e-Firoozshahi, Editor Sheikh Abd al Rashid, Aligarah Muslim University
- Lahuri, Gholam Sarvar, (No date), Khazina al Asfiya, Herat, Ketabkhan-e-Ansari

- Lali Badakhsi, Mirza Lalbeig, (1376), Samarat al Ghods men Shajarat al Ons, Editor Sayed Kamal Haj Sayed Javadi, Tehran, Pazhoheshgah Uloom Ensani va Motaleaat Farhangi, vol.1
- Mohaddes Dehlavi, Abd al Haq, (1383), Akhbar al Akhyar fi Asrar al Abrar, Editor Alim Ashrafkhan, Tehran, Anjoman-e-Asar va Mafakher-e-Farhangi, Vol.1
- Mohammad Ekram, (2015), Ab-e-Kosar, Lahur, Edar-e-Seghafat-e-Eslami
- Moshtaghi, Rezghollah, (2002), Wagheaat-e-Moshtaghi, Editor Eqtedar Hossein Siddiqi, Waghar al Hasan Siddiqi, Rampur, Reza library
- Menhaj Seraj, Abu Amr Osman, (1389), Tabaghat-e-Naseri, Editor Abdolhai Habibi, Tehran, Asatir, Vol.1
- William Bill Thomas, (1397), Meftah al Tawarikh, Editor Mehrdad Akbari, Qom, Abolhasani, Vol.1
- Heravi, Nezam al Din Ahmad, (1927-1931), Tabaghat-e-Akbari, Editor B. D., M. I. C., Calcutta, Asiatic Bengal society
- Heravi, Nematollah, (1960), Tarikh-e-Khanjahani va Makhzan-e-Afghani, Editor Mohammad Emamoddin, Dacca, Asiati Society of Pakistan
- Hendoosha Estarabadi, Mohammad ghasem, (1388), Editor Mohammad Reza Nasiri, Anjoman-e-Asar va Mafakher-e-Farhangi, Vol.1
- Yadgar Ahmad, (1390), Tarikh-e-Shahi(Tarikh-e-Salatin-e-Afaghena), Editor Mohammad Hedayat Hossein, Tehran, Asatir, Vol.1